بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 27 ردیبهشت 1395.

بحث سر عبارت مسعده بن صدقه بود. این روایت مسعده بن صدقه چه ارتباطی بین صدر و ذیل این روایت وجود دارد؟ ما عرض می کردیم که این روایت در مقام تنظیر است نه تطبیق. یعنی این تنظیر نکته می خواهد که چرا تنظیر شده است. بحث این هست که خیلی وقت ها افراد به علت وجود احتمال حرمت واقعی سعی می کنند احتیاط کنند. امام علیه السلام می فرماید که مجرد وجود احتمال حرمت واقعی باعث نمی شود که شما احتیاط کنید. شما در موارد مشابهی وجود دارد که آنجا ها هم احتمال حرمت واقعی وجود دارد ولی شما آن جا ها احتیاط نمی کنید.اصول عملیه مؤمّنه هست رجوع می کنید. چطور شده است که در اینجا شما می خواهید مراجعه کنید؟ در واقع برای دفع وسوسه افرادی که در بعضی امور احتیاط می کنند ولی در بعضی امور دیگر احتیاط نمی کنند آن را به آن گوشزد می کنید که شما اگر بخواهید احتیاط کنید جای دیگر هم باید احتیاط کنید آنجا که احتیاط نمی کنید هیچ وقت نمی شود آنجا احتیاط کرد. به یک معنا می خواهند این نکته را دی این روایت متعرض شوند که اصلا اگر قرار باشد بنای شریعت بر احتیاط باشد سنگ روی سنگ بند نمی شود. تمام امور زندگی مختل می شود. اختلال نظام پیش می آید. شما هر چیزی را دست بگذارید این جور احتمالات در آن وجود دارد بنابراین نباید این احتمالات باعث شود که از اصول عملیه رفع ید کنید. خدا رحمت کند مرحوم جد ما و مرحوم حاج آقا حسین قمی را ایشان شنیده بودند مرحوم حاج آقا حسین قمی در کل عمرشان یک و نیم نفر عادل بیشتر برایشان احراز نشده است. نیم نفرش هم عیال آقای شیخ عباس قمی بوده است که برادرزاده ایشان بوده است. خیلی زن خاصی بوده است. یک نفرش هم آقا شیخ عباس نیست نمی دانم چه کسی بوده است آن یک نفر. مرحوم جد ما می گفتند که این چه جور فکری هست که اصلا این همه احکامی که در شریعت مقدسه بر عدالت رفته است، این احکام را بگویند احکامی جعل کرده اند که فقط یک و نیم نفر می شود احراز کرد. اصلا این چه مدل فکری است؟ اینجا هم بعضی افراد هستند که در یک سری امور احتیاط می کنند. اگر به اینها بگوییم که این نکته ای که شما می گویید در جا های دیگر هم هست. آنجا هم اگر شما می خواهید احتیاط کنید اختلال نظام پیش بیاید متوجه می شوند که مشکل دارند. یعنی متذکر شدن این که این احتیاط شما به جاهای دیگر هم سرایت کند همه چیز را به هم می زند این منبّه وجدانی است که نباید اینجا احتیاط کرد. اصلا جای احتیاط نیست و امثال اینها. این به نظر می رسد که روایت در این مقام هست. دقت کنید در تعبیر روایت. تعبیر روایت این است که می گوید

وَ ذَلِكَ مِثْلُ الثَّوْبِ يَكُونُ قَدِ اشْتَرَيْتَهُ وَ هُوَ سَرِقَةٌ

خریده ای ولی شاید سرقت باشد. تکیه رو این می کند که در تمام مواردی که زندگی انسان متعارف در زندگی اینها هست. لباس هست همسر هست نمی دانم عبد هست امثال اینها، همه این ها که زندگی شما بر پایه اینها استوار هست، اینها همه شان احتمال مخالفت با واقع می رود. چرا شما مقید هستید که حتما مرّ واقع را به آن به دست بیاورید. به اصول عملیه تمسک کنید دیگر. چه مشکلی دارد در عمل کردن به اصول عملیه. اصلا تکیه روایت این نیست که آنجا اصل جاری می شود یا خیر. می گوید در تمام موارد جریان اصل هم احتمال خلاف وجود دارد. تکیه اش جریان نیست. تکیه نمی کند که اینجا اصل را جاری کن یا نکن. تکیه این هست که در تمام موارد جریان اصل احتمال خلاف وجود دارد. فشار حدیث رو این نکته اش است که احتمال خلاف در تمام این موارد وجود دارد. بنابراین شما به مجرد احتمال مخالفت یک اصل با واقع، نباید دست از این اصل بکشید. این برای رفع آن وسواسی که وجود دارد. مرحوم امام یک همچین تعبیری را در ذیل این هست که این روایت در مقام دفع وسواس است. توضیح نداده اند که یعنی چه در مقام دفع وسواس است. شاید همین توضیحی که من عرض می کنم مراد ایشان باشد. ولی خب عبارت خیلی کافی نیست برای بیان مقصودش. حالا این نکته را توجه فرمایید این روایت را شما مقایسه کنید با روایت استصحاب. در روایت استصحاب که می خواهد بگوید استصحاب جاری هست یا نیست یا اینکه می خواهد شک درست کند لعلّه شیءٌ اوقع علیک، آنجا می گوید که شما قبلا می دانستید که لباس پاک هست. نمی دانستید که موقع نماز خواندن لباس شما نجس بوده است یا نبوده است. خب این خونی که الآن می بینید این خون شاید خون تازه باشد موقع نماز این خون نبوده است. لعلّه شیءٌ اوقع علیک احتمالی که اینجا مطرح می کند احتمال اینکه آن یقین سابق هنوز باقی باشد. یعنی احتمال مطابق با یقین سابق را یعنی یقین بر خلاف که ندارید. پس بنابراین تا وقتی که یقین بر خلاف ندارید آن شیء را استصحاب کنید. لعلّه شیءٌ اوقع علیک یقین این می خواهد بگوید که شما در مورد بحث یقین بر خلاف ندارید ولی در ما نحن فیه آن چیزی که دارد تکیه می کند اختلاف مخالفت اصل با واقع است. نه احتمال موافقت اصل با واقع. در روایت استصحاب احتمال موافقت اصل با واقع را دارد ایجاد می کند چون می خواهد موضوع بسازد. آنجا می خواهد بگوید که استصحاب موضوع دارد چون احتمال دارد موافق با واقع باشد. در جایی که شما شک را می خواهید چیز کنید به طور طبیعی این است که بگویید احتمال دارد این حلیت مطابق واقع باشد پس بنابراین خودت اصل جاری کن دیگر. احتمال مخالفت اصل با واقع را رویش تکیه نمی کند. اگر قرار باشد برای بیان موضوع باشد. این برای بیان این هست که برای دفع مانع است. مجرّد احتمال مخالفت اصل عملی با واقع باعث نمی شود که شما آن اصل عملی را جاری نکنید. تکیه روایت اگر یک مقدار روی روایت دقت می شد اصلا لحن روایت لحن تطبیق نیست. پس مرحوم آقای خوئی می فرمایند که سیاق روایت سوق روایت این است که در مقام تطبیق است نه تنظیر. در حالی که اصلا این جور نیست. سوق روایت بر خلاف است. این اگر در مقام تطبیق بود باید موضوع اصل را رویش فشار می آورد. بگوید که این اصل با یک شکی در واقع داریم احتمال دارد این مطابق واقع باشد بنابراین اصل جاری کن. این می گوید احتمال دارد که مخالف واقع باشد. می گوید این جور نیست که احتمال مخالفت با واقع نرود. تکیه روی آن طرف قضیه است. تکیه اینکه احتمال مخالفت با واقع می رود با این حال اصل جاری می شود. بنابراین این در مقام بیان نفی مانع است. نه ایجاد المقتضی. وجود المقتضی. به نظر می رسد که این روایات در این فضا هست. یک چیزی شبیه همین را در همین روایت های قاعده حل که می خواندم توجه فرمایید. آن روایت ابی عبیده که شخصی از ابل و غنم زکات می خرد و اینها. تعبیری که امام باقر علیه السلام بنا بر این روایت فرموده اند می گوید

مَا الْإِبِلُ وَ الْغَنَمُ إِلَّا مِثْلَ الْحِنْطَةِ وَ الشَّعِيرِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ لَا بَأْسَ بِهِ حَتَّى تَعْرِفَ الْحَرَامَ بِعَيْنِهِ

این تنظیر به مثل الحنطه و الشعیر چیست؟ این را شما در تمام این گندم و جو و امثال اینها که می خرید این مسائل وجود دارد که کسانی که گندم و جو می فروشند گاهی اوقات خلاف واقع می گیرند و امثال اینها. نمی دانم الا مثل الحنطه و الشعیر یک ابهامی هم برایم هست که مرادش این است که حنطه و شعیر را مثلا خیلی وقت ها از همان مصدق ها و زکات ها تهیه می کردند یعنی خیلی وقت ها می گوید این گندم ها و جو هایی که شما تهیه می کنید خیلی هایش از همین گندم و جو های صدقه است. آنجا مجرد علم اجمالی به اینکه گندم و جو بعضی هایش محرم است باعث نمی شود که به آن عمل نکنید. ابل و غنم چه خصوصیتی دارد که سوال را به ابل و غنم اختصاص دادید؟ ببینید این هم در همین مقام است می گوید آن چیزی که بر شما مسلم است و واضح است. که حلال است مثل حنطه و شعیر و اینها اینها مسلم است دیگر این روایت ها هم در این مقام است. می گوید شیء مشکوکیت الحلیه و الحرمه مثل سایر اشیاء است که یک اصل مؤمّن دارد در حالی که احتمال واقعی در آ ن وجود دارد. احتمال واقعی مخالفت این اصل با واقع باعث نمی شود که ما اصلش را کنار بگذارید و احتیاط کنید و امثال اینها. ببینید در این زمینه ها به خصوص این روایتی که مسعده بن صدقه و امثال اینها بیش از همه در قضیه پنیر هست. پنیر خیلی بحران بوده است. این شبیه بحث مرغ که الآن در جامعه امروزی خیلی ها مرغ نمی خورند که نمی دانند شاید ذبح شرعی نشده است. حالا در این فضا می گویند گوشت مرغ مثل گوشت گوسفند می ماند شما می گویید که شاید این ذبح شرعی نشده باشد گوسفند هم شاید بسم الله نگفته باشد. شاید یادش رفته باشد بسم الله گفته باشد. شاید قبل از گفتن بسم الله او مرده بوده است که سرش را بریده است. این شاید ها باعث نمی شود که شما، و الدجاج الا مثل الغنم و البعیر. اینها با هم دیگر فرق ندارد. در این فضا است. یعنی فضای این روایت این است که افرادی هستند که یک سری امور را مسلّم می دانند و آنها را حلال می دانند هیچ گونه احتیاط نمی کنند. میگوید چیزهای دیگر هم مثل آنها است. یعنی موضوع قاعده اصاله الحل مثل موضوع سایر مواردی هست که شما احتیاط نمی کنید و آن اصول مؤمّنه را در موردشان جاری می کنید و مطالب را چیز می کنید. این است که به نظر می رسد که این روایت در این فضا صادر شده است. بنابراین روایت مربوط به اصاله الحل است. و ظاهر روایت را اخذ می کنیم. هیچ مشکلی از اخذ به ظاهرش نیست آن ذیلش هم هیچ مانعی از اخذش نیست. در اینکه آیا این شبهه موضوعیه را فقط می گیرد یا شبهه حکمیه بحثی است که بعدا باید به آن بپردازیم. مرحله اول بحث ما این است که این روایت اصلا مربوط به قاعده حل هست یا نیست مرحله دوم بحث این است که مربوط به شبهه حکمیه است یا موضوعیه، فقط اختصاص به شبهه موضوعیه دارد.

سوال:...

پاسخ: این کلام را آقای صدر آورده است بعد اشکال می کند می گوید ظاهرش این است به اصل، اینجا یک اصول حاکمه ای وجود دارد. در واقع کأنه به اصل عدم جریان اصول حاکمه مثلا تمسک نشده است و امثال اینها. اینها در تمام این موارد بحث این است که اگر آن اصاله، اصلا علتی که اصاله الاباهه جاری می شود به دلیل اینکه استصحاب نمی دانم عدم زوجیت، ببینید در این روایت قاعده حل اینها می گویند که یک اصول حاکمه دیگری وجود دارد. مثلا در عبدی که اینجا وجود دارد. این عبد اصاله الحریه وجود دارد. اگر ید نباشد، اصاله الحریه اقتضا می کند که نتوانی از این عبد استفاده کنی. مانع شود. اینکه اگر برائت را شما هم بخواهید اصاله الحل هم جاری کنید به جهت اینکه اصاله الحریه را با آن اصل حاکم از اثر انداخته اید، بعد اصاله الحل جاری می شود. آقای صدر می گوید که ظاهر این روایت این است که خود این حلیت اینجا موضوع است. نه به جهت اینکه ذاتا موضوع ندارد. یک اصل حاکمی اینجا وجود دارد. این اصل حاکم اصل محکوم را از بین برده است بنابراین تازه رسیده است موضوع به اینها. بعید نیست این مطلب آقای صدر. یعنی ظهور این مطلب این است که ذاتا اینها موضوع دارند.

سوال: این یک بیان دیگر شد.

پاسخ: ایشان می گوید اینکه اینجا اصاله الحل جاری می شود فرع این است که اصاله عدم الحریه، اصاله الحریه جاری نشود. عدم جریان اصاله الحریه به خاطر اینکه ید مقدم است. ید آمده است و اصاله الحریه را زمین زده است و با زمین زدن اصاله الحریه، اصاله الحل موضوع پیدا کرده است. در حالی که ظاهرش این است که ذاتا اینها موضوع دارند.

سوال: ... حاکم ببیند همین است دیگر ...

پاسخ: یک بحث این است که در اصول مثبته اگر دو اصل بودند مفادشان یکی هستند آیا هر دو با هم جاری می شوند یا خیر؟ اینجا حکومت در اصل هایی که متنافی این هستند هست یا در اصل های مثبته هم حکومت وجود دارد؟ بنابر قول صحیح که حاج آقا و آقای صدر و اینها قائل هستند در اصول مثبته اینها حکومت نیست. بنابراین مثلا در این اصاله الحریه، ما یک اصاله الحریه داریم یک اصل حاکم بر این اصل اصاله الحریه وجود دارد. ید است. یک اصل محکوم اصاله الحریه وجود دارد که اصاله الحل است. اینجا هم آن اصاله الحل که قاعده ید که حاکم بر اصاله الحریه هست جاری می شود. هم اصاله الحل جاری می شود. چرا؟ چون اصاله الحریه با قاعده ید متنافی هستند. آنها متنافی هستند. قاعده ید اصاله الحریه را زمین می زند وقتی که زمین زد هم قاعده ید جاری می شود هم اصاله الحل جاری می شود. اقای صدر می گویند که ظاهر این روایت این است که این موارد مستقیما مجرای قاعده حل است. نه اینکه در طول زمین خوردن یک اصل حاکم تازه مجرای اینها باز شده است. درست هم هست ظاهر روایت همین است که، حالا نمی خواستم،

سوال:...

پاسخ: در همه مثال ها همین جور است. ببینید در این مثال ها مثلا قاعده یکی اش بحث امرأه تحتک، اینها می گویند یک اصل داریم اصل عدم تحقق زوجیت. عدم تأثیر عقد با همان عدم زوجیت یکی است. ببینید ما در واقع یک اصل چیز داریم، اقای صدر اینجوری تقریب می گوید اصاله عدم تحقق الرضاء. ما نمی دانیم که رضا اینجا تحقق پیدا کرده است یا خیر؟ اصل عدم رضاء اینجا جاری است. این اصل عدم رضا باعث می شود که بگوییم این اگر این اصل عدم رضاء نبود اگر این اصل عدم رضاء جاری نمی شد و ما نمی توانستیم تشخیص دهیم که این رضیعه هست، رضیعه نبودن را با اصلی نفی نمی کردیم اینجا قاعده شک داریم که این، فساد در معاملات جاری می شود. این اصاله عدم رضاء عین همین بحث ها آنجا هم پیش می آید دیگر. بعضی هایش استصحاب عدم عزلی است آقای صدر این ها را قبول دارد و اینها من نمی خواستم وارد تمام ریزه کاری های این بحث بشوم به کلیت بحث اکتفا کردم. یک ریزه کاری هایش داشت بعضی جاهایش استصحاب عدم عزلی است. استصحاب عدم عزلی فرق دارد و اینها. مثال هایی زدم که یک مقداری اختلاف مبنایی در بحث نباشد که این مطلب جاری باشد. این است که این مطلب درست است که این روایت، نکته عمده ای که می خواهم عرض کنم این است که این روایت تکیه اش اصلا روی تطبیق نیست. یعنی نمی خواهد موضوع اصل را، فشار روی موضوع اصل نیست. موضوع اصل احتمال مطابقت اصل با واقع است. اصل می گوید چون احتمال دارد این مطابق با واقع باشد اصل جاری است. نه احتما مخالفت اصل با واقع. احتمال مخالفت اصل با واقع که روایت روی این دارد تکیه می کند از سنخ مانع است. می خواهد بگوید که این احتمال مخالفت اصل با مانع نباید مانع اجرای اصل شود. اگر قرار بود این در مقام تطبیق باشد باید ان طرفش را تکیه کند. احتمال دارد مطابق واقع باشد. چرا به این احتمال مطابقت با واقع اکتفا نمی کنید. این آن را دارد تکیه می کند این احتمال مخالفت با واقع که دارد. احتمال مخالفت با واقع دارد که چی؟ که چی این تکیه اینکه اینجا احتمال مخالفت با واقع وجود دارد این معنایش این است که در مقام تطبیق نیست. اگر در مقام تطبیق باشد باید به احتمال مطابقت اصل با واقع تکیه کند نه احتمال مخالفت با واقع. بنابراین عرض ما این است که این در مقام دفع مانع است. بگوید شما آنجا احتمال مخالفت با واقع را مانع نمی بینید. خودتان با الوجدان می گویید در این گونه موارد اصول مؤمّنه جاری است. خب اینجا هم بگویید که جاری است. این معنایش این است که خود شما هم یک امر وجدانی است یعنی در واقع اشاره به این نکته هم هست می گوید اگر خیلی ؟؟؟ به هیچ جا خب می گوید این اختلال نظام پیش می آید. یعنی یک امر وجدانی وجود دارد که به جهت عدم اختلال نظام باید یک سری اصول مؤمّنه جاری شود. بعضی اشخاص می آیند در یک دایره خاصی احتیاط می کنند. این دایره خاص که مشکلی ایجاد نمی کند. این روایت می خواهد بگوید که اگر شبهه شما فقط در این دایره است در جاهای دیگر نیست خب عیب ندارد. ولی شبهه در همه جا هست. چرا این یک جا چیز می کنید احتیاط می کنید جاهای دیگر احتیاط نمی کنید؟ معنایش این است که وقتی شارع مقدس اصل مؤمّن دارد می گوید به اصل عمل کنید دیگر. عرض کردم در یک سری عقول حس توسوس شرعی است. حتی بعد از اینکه امام علیه السلام مثلا در همین بحث جبن خودش پنیر را آورده است و خورده است باز راوی را ول نمی کند می گوید من از زبان خود شما بشنوم. البته این ممکن است خود این راوی وسواس نباشد. می خواهد به آن موسوسین دیگر چیز کند که من فقط خوردن امام علیه السلام را ندیدم. لفظش را هم شنیدم. این اصرار دارد برای اینکه ضابطه را دریافت کند نشانگر این است که نفس اینها در مقابل این حکم مقاومت وجود دارد. حکمی که در مقابلش مقاومت وجود دارد نیاز به زمینه هایی برای پذیرفتن به اصطلاح مقبول سازی حکم دارد. این تنزیلات برای مقبول سازی حکم است. عرض کردم در یک روایتی هست، یفعل ابی الحسن را بیاورید

قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ ع أَعْتَرِضُ السُّوقَ فَأَشْتَرِي خُفّاً لَا أَدْرِي أَ ذَكِيٌّ هُوَ أَمْ لَا قَالَ صَلِّ فِيهِ قُلْتُ فَالنَّعْلُ قَالَ مِثْلُ ذَلِكَ قُلْتُ إِنِّي أَضِيقُ مِنْ هَذَا قَالَ أَ تَرْغَبُ عَمَّا كَانَ أَبُو الْحَسَنِ ع يَفْعَلُهُ

ببینید چه مقاومتی هست در مقابل این قضیه. دقیقا همین بحث ما است. بحث ذکی و عدم ذکی و اینها. در مقابل این حکم مقاومت وجود دارد. بعد از اینکه اولا اولی اش را می گوید که حالا کفش چه طور؟ آن یکی چه طور؟ هی گیر دارد. انی اقرب عن ذلک، حالا کی از اصحاب جهل است. از اصحاب امام رضا علیه السلام، از روات ثقاه و امثال اینها. می گوید که دلم نمی آید. می گوید بابا امام تو دارد این جور رفتار می کند تو از امام کاسه داغ تر از آش داری می شوی. این چه رفتاری است که شما دارید. این ها احکامی است که مقاومت در مقابلش وجود داشته است. به خاطر توسوس. توسوس باعث می شده است که مقاوت کنند افراد. ولو به جهت آن اصل این است که سنی ها خب زکات انجام نمی دادند و امثال اینها. اصل مشکلش به خاطر آنهاست. می گوید که سوق اماره تزکیه است دیگر. برای چی گیر می دهید. در این فضاها اصلا این تمثیلات و این همه مثال زدن ها، نکته ای که می خواهم اینجا بگویم آیا این مثال ها آن حکم را روشن تر می کند؟ این نکته ای که فراموش کردم اینجا عرض کنم. اگر قرار باشد این از باب تطبیق باشد بر آن قاعده کلی. این مثال ها چقدر آن حکم راروشن می کند؟ تطبیق جایی است که حکم یک ابهامی دارد. برای اینکه آن ابهام حکم روشن شود چهار تا مثال می زنیم. این احکامی که این همه با زور و ضرب، تازه اصاله الحل آن را شما می خواهید جور کنید. بگویید اصاله الحل آن یک اصل حاکم دا رد یک اصل محکوم دارد حاکمه محکومه را از بین می برد آن زنده می شود و امثال اینها. آن وقت این تطبیق آوردنش درست است؟ تطبیق برای روشن کردن بیشتر حکم است. ابهامی ندارد که بخواهد تطبیق داشته باشد. مثال زدن گیری ندارد خب مثال میزند هر چیزی نمی دانیم حلال است یا حرام خب حلال است دیگر. چه مشکلی چیزی دارد. این جور مثال زدن ها. اگر برای قواعد دیگری می خواهید مثال بزنید باید خود قاعده را بیان کنید و موضوعش را بیان کنید و نحوه تطبیق قاعده را بر مورد بگویید. این مدل صحبت کردن نیست که یک قاعده ار خود قاعده را نیاورید و مثال های قاعده را بیاورید بدون اینکه نحوه تطبیق قاعده بر مثال ها تعیین شود. این است که این به هیچ وجه جنبه تطبیقی نمی تواند دا شته باشد. تمثیل زدن اصلا مناسب نیست این است که به نظر می رسد که این روایت مسعده بن صدقه دقیقا این مثال هایی که اینجا زده شده است. برای از بین بردن مقاومت های روانی اهل وسواس در مقابل این حکم است. آن زمینه سازی روانی باید بشود. یک سری چیز ها هست. ببینید بعضی چیز هایی که در جامعه با گیر مواجه می شود. نیاز دارد که یک مقداری با آرامش با آنها برخورد شود. مسئله خمر را شارع وقتی می خواهد تحریم کند اسمهما اکبر من نفعهما چند مرحله به دلیل اینکه جامعه در مقابل این حکم عکس العمل نشان می دهد. فرض کنید که زکات را که پیغمبر می خواهد جعل کند می گوید اول زکات را جعل کرد یک سال صحبت هیچ چیز نکرد و فقط آماده سازی جامعه کرد و بعد از یک سال فرستاد که بروند زکات را بگیرند. یعنی یک سال زمینه سازی ذهنی هست برای اینکه جامعه پذیرای این حکم باشد. این جور تصور اینکه ما یک افرادی داریم که هر چیزی که می گوییم می پذیرند و حتی بحث این است که متدینین و مؤمنین یک ذهنیت هایی دارند و یک احساساتی دارند و این احساسات را باید رعایت کرد. بحث سر این نیست که این احساسات باعث می شودکه اثر گذار باشد در مقاومت کردن در مقابل حکم. حتی در آدم های متدین که آنها این جور نیست که از عادات و رسومات و احساسات و توسوس ها خالی باشند در این فضا نیاز دارد که زمینه سازی رو حی شود. نیاز دارد که یک سری با تمثیل ها و مثال ها و امثال اینها اشخاص را اماده کنند برای اینکه

سوال:....

پاسخ: این را در روایت ها تأکید می کند روی همین ها که اینها تدینی نیست و اطاعه الشیطان است. می گوید که رجلٌ له عقلٌ و هو مبتلا بالوضوء و الصلوه. کیف یکون له عقلٌ و هو یطیع الشیطان. اینها را روایت روی آن تکیه دارد. یک سری چیزها به آنها توجه نکنید آنها متدینی است. اینها اطاعه الشیطان است. متأسفانه الآن در جامعه ما بعضی ها وسواس را پز می دانند. به خصوص در جماعت زن ها که خیلی شایع است. پز می دهند و افتخار می کنند که ما وسواسیم. در حالی که یک موقع وسواس طرف خودش را مریض می داند و نا راحت هست که این حالت را دارد خب خیلی خوب است خب در صدد معالجه هم بر می آید و سعی می کند که یک کاری کند که این کم شود. ولی بعضی ها این را پز می دانند. پز می دهد طرف. اینکه ما وسواسیم دیگه. واقعا این وجود دارد. به خصوص حالا در جماعت مرد ها پز دادن و افتخار کردن و اینها خیلی مطرح نیست که در جماعت زن ها مطرح است. به هر حال روحیه زن احساسی بودنش است و این خاصیت زن است و ایراد نیست وجود زن وجود احساسات و این جور پز دادن و تفاخر و اینها جزئی از وجود زن است. تزئینات و تزیّناتی که برای زن هم هست به خاطر وجود زن هست که یک نوع فخر فروشی ها جزو وجودش است. ولی گاهی اوقات منحرف می شود این. در یک مسیری می افتد که به چیزهایی که نباید تفاخر کند می کند. تفاخر های مردانه این است که می گوید

أَلْهٰاكُمُ التَّكٰاثُرُ حَتّٰى زُرْتُمُ الْمَقٰابِرَ‌

آن یک مدل دیگر است تفاخرشان. به آدم کشی اش تفاخر می کند که چند تا آدم کشتم یک گردن کلفت بود که زدمش و چه کار کردم و یا رفیقی داشتیم می گفت که با هم رفته بودیم تبلیغ. گفت در یک جلسه نشسته بودیم افراد پیر مرد بعد از جلسه داشتن خاطره هایشان را تعریف می کردند. شاهکار های قاچاق هایی که کرده اند و چه طوری از دست پلیس فرار کرده اند. بچه های کوچیک هم نشسته بودند و ما که آخوند هم بودیم نشسته بودیم و این اصلا قضیه عادی بود برایشان این ها حاج و واج قصه های حسین کرد شبستری که خوب طرف خوابش ببرد تعریف می کردند اینها قصه هایشان نحوه قاچاق آوردن و فرار کردن و اینها بوده است. این چیزها هست حالا از بحث خارج شدیم.

این است که من به نظرم رابطه مسعده بن صدقه در اصل اینکه مربوط به قاعده حل هست هیچ تردیدی نیست. اماحالا اینکه آیا این مربوط به شبهات موضوعیه تنها شبهات موضوعیه است یا شبهات حکمیه را هم شامل می شود. و منهنا یظهر یکی از بیاناتی که، مرحوم اقای خوئی می گوید این مربوط به شبهات موضوعیه است به قرینه مثال هایی که زده شده است. خب این با این تقریبی که ما می کردیم روشن می شود که این هیچ ربطی این مثال ها از باب تنظیر است. این مثال ها اصلا به درد نمی خورد برای اینکه بگوییم از باب شبهات موضوعیه است. بحث های دیگری را باید مطرح کرد که بعدا مطرح می کنم روایت های دیگری که در این بحث است را بخوانیم تا بعدا ببینیم که می توانیم شبهه حکمیه را هم از این ها در بیاوریم یا خیر

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد